

ندای جمهوری

نشریه سازمانهای جبهه ملی ایران در آمریکا

راه ما راه مصدق است.



دوره پنجم

سال سوم

شماره ۲۰

مرداد ۱۳۸۴

ژوئیه ۲۰۰۵

اکبر گنجی

قرارهای رژیم مافیایی را به هم ریخته است



کرد بلکه هم او را مسئول مستقیم هر اتفاقی معرفی کرد که ممکن است برایش پیش آید.

اینک گنجی در بیمارستان با همه ناتوانی جسمی در برابر فشارهای ماموران سرکوب مقاومت می کند. سناریوی ساختگی حکومت

در چنین زمینه ای توسط کیهان ارائه شده است. در پایان این سناریو یا گنجی متوجه توطئه می شود و جان خود را نجات می دهد و با این معنی نجات جان گنجی از نظر سناریوی حکومتی تنها با برگشت گنجی به وادی لب مهر شده ها و چشم به رهبر دوختگان است، و یا متوجه نمی شود و قربانی توطئه شیرین عبادی و امریکامی گردد که بدین معنی سناریوی حکومتی علنا نقشه خود را برای مرگ گنجی اعلام کرده است.

حکومت مافیایی شیوه کار و به قانون خود را دنبال می کند. اما با بسیج هر چه بیشتر همه آزادخواهان جهان در پشتیبانی از گنجی باید جلوی این جنایت بیشرمانه را بگیریم.

جنایات روزمره و ادم کشی ها سر بسته می ماند و هیچ یک از دست اندرکاران به خود اجازه نمی دهند کمترین سخنی در باره آن بگویند در رژیم مافیایی جمهوری اسلامی نیز همین قانون حکمفرماست. اکبر گنجی روزنامه نگار شناخته شده منحصر به فردی است که از گروه "خودی ها" در آمد و رسم مافیایی لب به مهر کردن را با افشاگری های خود در مورد آدمکشهای سران رژیم برای اولین بار شکست. و یا فرارفتن از خط قرمز محدوده مجاز حکومت، قرارهای رژیم مافیایی را به هم ریخت. این "قانون شکنی" برای حکومت اسلامی قابل تحمل نبود. زندان طولانی و شکنجه و سختگیری های مختلف برای وادار کردن گنجی به برگشت به پشت خط قرمز و تقاضای عفو از رهبر نتیجه ای نداد، و به ضد خود تبدیل شد. گنجی اعلام کرد نه تنها هرگز از چنین کسی تقاضای عفو نخواهد

و جهان در برابر رژیم سرکوب جمهوری اسلامی نیست. این البته که به جای خود اهمیت فراوان دارد، اما اهمیت ویژه کار گنجی در جای دیگری است. چرا که در سال های اخیر در موارد گوناگون از قتل های زنجیره ای تا بستن مطبوعات و یورش ۱۸ تیر و غیره فریاد اعتراض آزادخواهان در برابر خیره سری های رژیم اسلامی بارها در سراسر جهان طنین افکن شده است و در مقابله با آن همواره سردمداران و کارگزاران رژیم یک قانون اولیه سازمان های مافیایی را نصب العین خود قرار داده اند و آن اینکه پس از سر و صداها و تکان های روزهای اول در جناحهای مختلف نظام کم تمام قضیه ماست مالی می شود و همه "خودی ها" بنا به رعایت "مصالح نظام" لب از گفتن فرو می بندند و پشت خط قرمز ایست می کنند. به این ترتیب همان طور که در هر سازمان مافیایی ماجرای تمام

اعتصاب غذای شجاعانه گنجی که بالاخره دستگاه سرکوب را مجبور ساخت او را از زندان به در آورد و به بیمارستان انتقال دهد در سراسر ایران و دنیای خارج انعکاس وسیعی یافته است و ما را از شرح بیشتر خبر های آن در اینجا بی نیاز می کند. فقط همین تاکید لازم است که در بیمارستان گنجی را در شرایطی حتی سخت تر از زندان قرار داده و به انتشار دروغ های بزرگی از جانب او و در باره او پرداخته اند که شاهکار آن داستانی است که روزنامه کیهان به هم بافته و خانم شیرین عبادی در آن داستان با دستور گرفتن از امریکا نقشه کشته شدن اکبر گنجی را به راه انداخته اما در نهایت گنجی متوجه توطئه می شود و خود را نجات می دهد.

اما اهمیت کار اکبر گنجی فقط در برانگیختن این بازتاب گسترده در میان آزادخواهان ایران

اگر زندگی توام با آزادی و استقلال نباشد به قدر پیشیزی ارزش نخواهد داشت (دکتر مصدق)

بداخلاقی یا تقلب؟

دکتر همایون مهنش

دوشنبه ۲۰ تیر ۱۳۸۴ مطابق ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۵

برای علی خامنه ای فرصتی مناسب تر از این پیدا نمی شد که با دخالت های سنگین شورای نگهبان، بسیج و سپاه و ایجاد همه امکانات و تقلب چند میلیونی در انتخابات مثل همه دیکتاتوری ها از یکطرف نظام را مطلوب مردم نشان دهد و از طرف دیگر سایر رقیبان مزاحم را از میدان به در کرده، دیکتاتوری فردی خود را بلا منازع تر کند. پس از اعلام نتایج دوره اول انتخابات معلوم بود که با دخالت ارگان های نامبرده آقای احمدی نژاد در دور دوم برنده خواهد بود. علت هم وضع اقتصادی مذلت آور مردم و فقدان عدالت اجتماعی، آنطور که این روزها از طرف بعضی تحلیل میشود، نبود. علت، تصمیم دستگاه ولی فقیه بود. در دوره اول مشخص شد که دستگاه برای رساندن احمدی نژاد به مرحله دوم حتی از کنار گذاشتن ناگهانی قالیباف و تقلب آشکار در آرا و تبدیل آقای کروبی که محتملا نفر دوم شده بود به نفر سوم ابائی ندارد. تقلب در آرا آقای کروبی نشانه نیروی در پشت وقایع بود. این نیرو مسلما کاری را که شروع کرده بود تا پایان یعنی تا انتخاب احمدی نژاد به سمت رئیس جمهور پیش میبرد. مردم ما علت بدبختی های اقتصادی امروز را نتیجه سیاست رژیمی که به عنوان حکومت مستضعفین آمد و تا کنون باعث فقر بیشتر مستضعفین شده است، می دانند. آنها خوب به یاد می آورند که آیت الله خمینی مظهر جمهوری اسلامی اقتصاد را متعلق به "خر" می دانست و جانشین او خامنه ای نیز که احمدی نژاد خود را تابع دستورات او می داند، همواره اقتصاد کشور را فدای قدرت طلبی و دیکتاتوری خود کرده است. همه میدانند که

رغبتی به شرکت در انتخابات نشان نمی دادند و ممکن بود در اثر عدم شرکت اکثریتی فقدان مشروعیت ولی فقیه و جمهوری اسلامی بیشتر از پیش بر ملا شود.

در چنین شرائطی خامنه ای یا باید لزوم اصلاحات اساسی را می پذیرفت و یا مثل گذشته با چماق سرکوب به میدان می آمد. تجربه نشان میداد که دستگاه ولی فقیه اصلاحات اساسی در جهت آزادی و دموکراسی را تحمل نمی کند. به این جهت مبارزان ملی طی بیانیه هائی انتخابات بدون تغییرات ساختار شکن را فرمایشی دانسته و پیشنهاد کردند بجای صرف مخارج هنگفت برای برگزاری چنین انتخاباتی، ولی فقیه خود فردی را به سمت رئیس جمهور منصوب کند. متأسفانه همه بخش های جنبش دموکراتیک این هشاری را نشان ندادند. آنها علی رغم حذف کاندیدها توسط شورای نگهبان، بار دیگر به تکرار آزمایشات انجام شده پرداختند و بدون توجه به غیر دموکراتیک بودن انتخابات از همان آغاز، ظاهراً با این تفکر که انتخابات فقط وقتی غیر دموکراتیک است که ما نتوانیم در آن شرکت کنیم، وارد بازی انتخاباتی شدند. آنها به این هم بسنده نکرده، بدون اینکه کوچکترین زمینه عملی برای اجرا ببینند، قول های بزرگ برای اصلاحات دادند. متأسفانه یک نتیجه جنبی از اعمال آنها این بود که هم برای خود آنها و هم برای جهانیان این توهم ایجاد شد که گویا این یک انتخابات دموکراتیک است، کاندیدها از حقوق و امکانات مساوی برخوردارند و رئیس جمهور آتی قادر است به اصلاحات اساسی دست زند.

اینست که علی خامنه ای بخصوص از خرداد ۷۶ دیکتاتوری خود، تحت عنوان رهبر یا ولایت فقیه را در تنگنا می دید. گرچه نداشتن درجه فقهی مناسب نیز نقش داشت اما بیشتر ضعف شخصیتی او موقعیت او را مورد سوال قرار داده بود. در دوم خرداد ۷۶ اکثریت قاطع مردم نظر خود را در مورد او بطور غیر مستقیم ولی کاملاً آشکار ابراز نمودند و به کاندیدای دیگری که مقابل کاندیدای مورد نظر وی بود رای دادند. بدین ترتیب بحران مشروعیت خامنه ای شدید تر شد. علی رغم آنکه عبارت "رهبر معظم انقلاب" از زبان مسئولین نظام نمی افتاد و بار دیگر چاپلوسی در کشور به اعلی درجه رسید، معذالک موقعیت او به مرور حتی در میان سایر سران نظام نیز مورد سوال قرار گرفت. برای مثال قبل از انتخابات یکی از نزدیکان رفسنجانی در مصاحبه با روزنامه شرق الاوسط گفت، اگر او (رفسنجانی) به سمت رئیس جمهور انتخاب شود قانون اساسی را به فراندم خواهد گذاشت. روشن بود که منظور از فراندم محدود کردن قدرت ولی فقیه است. در این شرائط حتی بعضی کاندیدهای جناح راست نیز مجبور شدند برای جلب آرا بر خلاف آنچه که رهبرشان همیشه طرح کرده است، خود را طرفدار اعتدال و آزادی نشان دهند. با وجود تمام تمهیدات رژیم بخش قابل ملاحظه ای از مردم همچنان

در جمهوری اسلامی نویسنده نامدار و شجاعی مانند گنجی به زندان می افتد و یک فرد متهم به قتل و ترور مانند احمدی نژاد به ریاست جمهوری می رسد. در این حکومت عاملین قتل های زنجیره ای ناپدید میشوند و قاضی متهم به شکنجه روشنفکران پس از شرکت در قتل زهرا کاظمی دادستان عمومی و انقلاب تهران میشود و به عنوان مدیر نمونه کشور هدیه دریافت می کند. کیست نداند تجاوزات به حقوق مردم و جنایاتی که صورت می گیرند با توافق و پشتیبانی رهبر نظام، علی خامنه ای است؟ بد تر آنکه این دیکتاتوری می خواهد پای مردم را هم به میان بکشد و متهم به قتل و ترور را منتخب آنان نشان دهد. هنگامی که علی خامنه ای به کمک شورای نگهبان، سپاه و بسیج تحت عنوان انتخابات علیه سایر سران جمهوری اسلامی کودتا کرده است، عده ای بی توجه به نقش تعیین کننده دستگاه ولی فقیه در این به اصطلاح انتخابات، آن را طوری تحلیل می کنند مثل اینکه انتخاباتی در شرائط دموکراتیک مانند کشور سوئد، تحت کنترل مردم صورت گرفته و چون مردم در شرائط بد اقتصادی هستند به شخصی که قول وضعیت اقتصادی بهتری را داده است، رای داده اند.

چرا کودتا شد؟ واقعیت

خوشبختی انسان در مبارزه و پیکار برای آزادی و عدالت است. "امانوئل کانت"

تقدیم به اکبر گنجی فرزند شایسته مصدق تجربه سی تیر و مبارزه پیش رو

دکتر پرویز داورپناه

شنبه ۲۵ تیر ۱۳۸۴ - ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۵

"ما یک مصدق می خواهیم، اگر نباشد، کاری صورت نمی گیرد."
«اکبر گنجی»

نازم آن غیرت و آن همت و آن عزم بلند
که جز ایران بدم مرگ نگفتی سخنی
«کریمپور شیرازی»

در تاریخ معاصر ایران روز سی ام تیر اهمیت شایان توجهی دارد. در این روز که ارتش و دربار بعنوان مراکز اصلی توطئه استعماری به مردم شناسانده شده و سرکوب گردیدند، حاوی درسهای از پیروزی است.

قیام شکوهمند و پیروز سی تیر درس استقامت و مبارزه در برابر استبداد بود. درس استقلال و مبارزه در برابر استعمار خارجی بود. درس فداکاری آگاهانه و هدف دار بود، هدفی که آزادی، استقلال و حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی و سربلندی ایران را در حکومت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق برای مدت کوتاهی در پی داشت.

در سی ام تیر، ملتی که بگفته دکتر مصدق "اقتصاد و سیاست و اجتماع او ملعبه اغراض و امیال نوکران اجنبی بود و هر روز جیره خواران کمپانی سابق او را به درد و رنج تازه ای می انداختند... قدرت و نفوذ خود را تحصیل کرد... به کارخانه حکومت تراشی سفارت انگلیس داغ باطله زد و سرنوشت خود را بدست گرفت."

روز بیست و پنجم تیرماه دکتر مصدق پس از سه ساعت مذاکره بدون نتیجه با شاه بعلت شرایطی که بوجود آمده بود و عدم توافق بر سر انتخاب اعضای کابینه و تصدی پست وزیر جنگ استعفاء کرد.

دکتر مصدق میگفت: من نخست وزیرم و طبق قانون اساسی، وزراء مسئولیت مشترکی در برابر مجلس دارند، پس وزیر جنگ را نیز باید خودم تعیین کنم و در اعمال او مستقیماً نظارت داشته باشم. و این در حالی بود که تا آن زمان وزیر جنگ را شاه شخصاً تعیین می کرد و وزارت جنگ فقط مجری فرمان های او بود. پس از استعفاءی دکتر مصدق، شاه قوام السلطنه را مامور تشکیل کابینه کرد.

خبر استعفاءی مصدق موجی از خشم و ناآرامی پدید آورد و ملت در برابر این خبر پرچم عصیان بر افراشت و مردم از همان روزهای اول به اعتصاب و اعتراض روی آوردند. مبارزات مردم در روز بیست و نهم تیر ماه گسترش یافت و زخمی ها و کشته های بیشتری برجای ماند. نیروهای ارتش و پلیس در شهرها به حالت بسیج و آماده باش در آمدند.

در شهرستان های کشور همچنان اعتصاب، تظاهرات و زد و خورد جریان داشت. پالایشگاه آبادان تعطیل شد و اعتصاب عمومی همه شهر را فرا گرفت. در کرمانشاه و همدان عده ای کفن پوشیده، عازم تهران شدند. جلوی این کفن پوشان را ژاندارمها در کاروانسرا سنگی گرفتند و پس از زد و خورد و مجروح شدن عده ای، آنان را در همان جا متوقف ساختند. روز سی تیر سراسر شهر تهران تعطیل و همه مغازه ها بسته بود. از ساعت شش صبح مردم دسته دسته بسوی خیابان های مرکزی شهر روان شدند.

در تمام روز صدای شعارهایی چون: "مصدق پیروز است" و "مرگ بر قوام" و "از جان خود گذشتیم با خون خود نوشتیم یا مرگ یا

مصدق" با تیراندازی نیروهای انتظامی بهم آمیخت. اما آشکار بود که قوای انتظامی در برابر مردم تاب مقاومت نداشتند. فرزندان این ملت در غروب سی تیر از روی آسفالت داغ و خون آلود خیابان های تهران گذشتند و در مقابل خانه مصدق سرود پیروزی خواندند.

اگر آن روز رژیم استبدادی شاه که دم از آزادی و رفاه مردم میزد و نمی خواست پست وزارت جنگ را به نخست وزیر قانونی دهد و دست به کودتا زد و احمد قوام را به نخست وزیری منصوب کرد. امروز هم رژیم استبدادی ولایت فقیه خامنه ای که آزادیخواهان را به زندان انداخته و پاسدار اسماعیل احمدی مقدم را به سمت فرمانده جدید نیروی انتظامی منصوب کرده است، دست به کودتا میزند و با تقلب در یک انتخابات! رسوا محمود احمدی نژاد را به ریاست جمهوری می گمارد.



اکنون که کنترل سه قوه قضائیه، مقننه و مجریه در انحصار کامل مقام رهبری در آمده است و باند مافیائی ولایت فقیه بر سرنوشت ملت و کشور ایران حاکم شده است، لزوم یک مبارزه فراگیر از تمام نیروهای آزادیخواه و مترقی و غیروابسته برای کسب آزادی های پایمال شده ملت ایران از طریق یک قیام ملی و تدارکات رفراندوم بچشم میخورد.

پیشنهاد رفراندوم مهندس عباس امیرانتظام و بیانیه «اصول میثاق ملی ایرانیان برای شکل دهی حکومت دموکراتیک» که در آن در باره استقرار حاکمیت ملی، استقرار نظام پارلمانی، جدایی دین از حکومت، ویژگی

های دستگاه های اجرایی و قضایی، ضرورت پیوستن به کنوانسیون های حقوق بشری، تضمین آزادی بیان و عقیده و مذهب و مطبوعات، طرد خشونت، همزیستی مسالمت آمیز با دیگر کشورهای جهان، انزجار از تروریسم و همکاری با جامعه جهانی، سخن گفته شده است میتواند مبنای اولیه همکاری میان گروه ها و افراد و سازمان ها و احزاب آزادیخواه و مترقی قرار گیرد. در همه پرسی امیر انتظام دو سؤال اصلی طرح شده است:

آیا با استمرار نظام جمهوری اسلامی موافق هستید؟ آری یا نه

آیا با استقرار نظام دمکراتیک و متکی به آراء عمومی موافق هستید؟

پیشنهاد رفراندوم امیرانتظام در شرایط دشوار کنونی بهترین راه برون رفت از مشکلات عدیده ای است که حکومت ولایت فقیه بر ما تحمیل کرده است. آزادیخواهان ایران باید همه توان خود را در این راه بگذارند تا از بن بست درآییم. امروز مسئله آزادیهای سیاسی و اجتماعی مردم از مهم ترین و اصلی ترین امری است که باید در مرکز تصمیم گیری همه سازمانها و گروهها و شخصیت های سیاسی - اجتماعی میهن ما که خواهان استقلال و آزادی کشورند، قرار گیرد.

هرگونه قید و بندی برای آزادیهای سیاسی و اجتماعی ملت ایران و هرگونه شرط یا شروطی برای جلوگیری از اظهار عقیده مخالفان سیاسی حکومت موجب محدودیت اختیار ملت و برقراری یک نوع استبداد دیگر خواهد بود. علیرغم استبداد و خفقان، ملت ایران پیروز خواهد شد و دور نیست آن روزی که آرزوی مصدق بزرگ تحقق یابد که میگفت:

"چه زنده باشم و چه نباشم امیدوارم و بلکه یقین دارم که این آتش خاموش نخواهد شد و مردان بیدار کشور این مبارزه را آنقدر دنبال میکنند تا به نتیجه برسند."

قیام شکوهمند و پیروز سی تیر درس استقامت و مبارزه در برابر استبداد

نامه‌ای دیگر، به زندان اوین

جان تو چند می‌ارزد، گنجی

اسماعیل نوری علا

جان تو چند می‌ارزد، گنجی
نامه‌ای دیگر، به زندان اوین

جان تو چند می‌ارزد، گنجی
چیزی درون سینه‌ی من داد می‌زند:

وقتی «کشندگان زهرا» می‌چرخند
بر پیکر شکسته‌ی زندانی‌ات
و آرزوی مرگت را
در پوزه‌های خالی خود می‌جویند؟

جان تو چند می‌ارزد وقتی
گلگون زبان تو: شمشیر بی‌نیام،
و قلب پر طپشات: بی‌ترس،
و در کلمات آتش جاری است؟

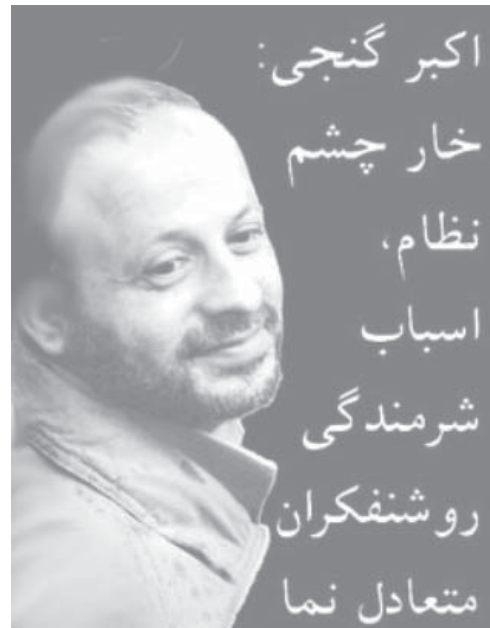
وقتی صدای ملت زندانی
در شعله‌های فریادت
گوش جهانیان را پر کرده است؟

وقتی که ما صدای تو را با خویش
تا دور دست‌های خاک و هوا برده‌ایم؟

مرگ و حیات خویش را
یکدم بدین خجسته شاهین
اندازه کن:

آیا اگر بمیری؟
آیا اگر بمانی؟
در «این دو راهه منزل»
لختی درنگ کن!

تو زنده باش!



بد اخلاقی یا تقلب؟

و پاسخی برای درد های مردم و جامعه نخواهند داشت. حاکمیت هر روز بیشتر خود را با خطر انزوا و نابودی روبرو خواهد دید و چون راه دیگری جز قتل و جنایت نمی شناسد، همانند طالبان به جو ترور و سرکوب برای دفع مخالفین تحت عنوان دفاع از اسلام دست خواهد زد. متاسفانه ضعف دیکتاتوری به خودی خود به معنی پیروزی اپوزیسیون دموکرات و دموکراسی نیست. پیروزی دموکراسی نیاز به نیروهای قدرتمند حامی آن دارد.

فعالیت دموکرات ها را متشکل نموده و مقاومت مدنی مردم ایران را سازمان دهد. برای دست یافتن به چنین اتحادی شرکت و یا عدم شرکت در انتخابات مساله اصلی نیست. بر خلاف گفته آقای خامنه ای شرکت در انتخابات به معنی قبول نظام دیکتاتوری نیست و میتواند از طرف یک اپوزیسیون دموکرات، متحد و متشکل، در مقاومت منفی بنا به ضرورت به عنوان وسیله ای برای مقابله با دیکتاتوری نیز به کار گرفته شود. در مقاومت منفی مردم از همه امکانات مسالمت آمیز برای مقاومت علیه دیکتاتوری استفاده می کنند و هیچ وسیله مسالمت آمیزی از آغاز، برای همیشه کنار گذاشته نمی شود. آنچه که مشکل اساسی است بیشتر رفتار دوگانه دوستان اصلاح طلب است. آنها باید تکلیف خودشان را با ما روشن کنند: آیا می خواهند رژیم را حتی به قیمت زیر پا گذاشتن حقوق مردم حفظ کنند - که در این صورت نمیتوان به آنها دموکرات اطلاق کرد - و یا اینکه دفاع از حق حاکمیت مردم برای آنان همواره اولویت دارد.

اینبار اکثر هموطنان آگاه هم سرنوشتی ملی را احساس کردند و هر کدام به طریقی که درست می دانستند برای جلوگیری از فاجعه تلاش نمودند. اما فقدان اتحاد همه دموکرات ها و تصمیم مشترک برای عمل مشترک باعث شد که بازده کار برای هیچ بخش از اپوزیسیون رضایت بخش نبود. اتحاد گروه های طرفدار دموکراسی یک شرط اساسی تشکیل جبهه دموکراسی خواهی است. این جبهه وظیفه دارد

ما رفتار خشونت بار جمهوری اسلامی در ایالت کردستان را محکوم می نمایم

اگر جنگ شود اکثراً فقرا در آن کشته میشوند و در اقتصاد مریض و وابسته به نفت در درجه اول محرومین تحت فشار قرار میگیرند. مگر ما از بهمن ۵۷ تاکنون حکومتی غیر از حکومت خمینی و خامنه ای داشته ایم که مردم فکر کنند، آنها برای رفع محرومیت هایشان باید به کارگزار آقای خامنه ای رای دهند؟

شورای نگهبان که طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی فقط حق نظارت دارد پیش از وزارت کشور تعداد آرا شمرده شده را اعلام می کرد و این تعداد متفاوت از تعداد اعلام شده از طرف وزارت کشور بود. شورای نگهبان حتی قبل از پایان شمارش آرا احمدی نژاد را برنده انتخابات اعلام کرد! امروز شورای نگهبان و وزارت کشور هر دو گزارش می دهند که آقای احمدی نژاد ۱۷ میلیون رای از حدود ۲۸ میلیون رای شرکت کنندگان در انتخابات را احراز کرده است. با سابقه ای که ذکر آن رفت، عدم وجود شرایط مساوی برای کاندیداها، صرف مبالغ هنگفت برای انتخاب آقای احمدی نژاد، دخالت شورای نگهبان، حضور سنگین قوای انتظامی و جو خفقان ناشی از آن، از بین رفتن هرگونه کنترل مردم و وزارت کشور بر صندوق ها همه دلالت بر آن دارند که در انتخابات تقلب سنگینی شده است.

اولین فردی که تقلب در دوره اول انتخابات را مطرح نمود آقای کروبی بود. متأسفانه اصلاح طلبان بر خلاف وعده های بزرگی که داده بودند، حتی قادر نشدند از تقلب در آراء آقای کروبی

جلوگیری کنند. آنها در اثر فشار، ترس و یا به هر دلیل دیگر با اطلاق کلماتی نا مفهوم و نا متناسب مانند "بداخلاق" (!) به تقلب ها، کمک کردند تا تقلب ها کوچک جلوه کنند. بنابراین بیانیه های وزارت کشور همانقدر فاقد ارزش است که اطلاعات شورای نگهبان. این شورا که همواره وسیله ای برای جلوگیری از انتخابات آزاد بوده است، حتی اعتراض علنی آقای کروبی در مورد دور اول را نادیده گرفت و اعلام نمود "چون اعتراضی به انتخابات نشده است"، صحت انتخابات را تأیید می نماید.

اگر آقای احمدی نژاد صاحب ۱۷ میلیون رای بود، چه لزومی داشت که از کنترل مردم و وزارت کشور جلوگیری شود؟ اگر اکثریت مردم طرفدار جمهوری اسلامی هستند، چه احتیاجی به دخالت شورای نگهبان، سپاه و بسیج است؟ چرا رژیم از انتخابات آزاد واهمه دارد و چرا انتخابات را تحت نظر مراجع بین المللی انجام نداد تا حقانیت خود را به اثبات رساند؟ همه شواهد از جمله نامه آقای کروبی به محمد خاتمی دلالت بر تقلب سنگین با ابعاد ناروشن در انتخابات دارند و در جو دیکتاتوری کنونی انتظار هم نمی رود که حتی بیانیه های آتی وزارت کشور و حکومت خاتمی نیز که در واقع مسئول رعایت حق مردم در انتخابات بوده اند، کمکی به روشن شدن قضیه بنماید.

چگونه میتوان در شرایط کنونی که کوچکترین کنترلی از طرف نمایندگان مردم وجود ندارد، هنگامی که از گوشه و کنار افراد مطلع و خوش نام از تقلب آشکار

در انتخابات صحبت می کنند، نتایج اعلام شده را مورد قبول قرار داد؟ آنهایی که علی رغم این نا روشنی های اساسی اعداد منتشره از طرف شورای نگهبان را پایه های تحلیل و تفسیر خود قرار می دهند آب به آسیاب دیکتاتوری خامنه ای می ریزند.

برای اینکه ببینیم مردم چه می گویند لازم نیست راه دور برویم. آنها مدت هاست در کوچه و بازار علناً نظر خود را ابراز کرده و مسئولین وضع اسفناک خود را به نام یاد می کنند. وسعت نارضایتی ها تا حدی است که مسئولین نظام بارها در صحبت های خود به آن اشاره کرده اند. تعیین این که چه درصد از مردم ایران طرفدار نظام و چه درصد مخالف آنند تنها در یک همه پرسی آزاد آنطور که مبارز ملی و قدیمی ترین زندانی سیاسی جمهوری اسلامی، عباس امیر انتظام پیشنهاد کرده است ممکن میباشد. اگر خامنه ای اکثریت را طرفدار خود می داند چرا از برگزاری چنین رفراندومی ابا دارد؟

خامنه ای دو روز قبل از دوره اول انتخابات در ۲۵ تیر اعلام کرد: "هر کس پای صندوق رأی می آید، در واقع رأی به جمهوری اسلامی، رأی به قانون اساسی و رأی به مواد غیر قابل تغییر قانون اساسی - یعنی اسلام و ارزشهای اسلامی - می دهد. حضور مردم، یعنی دفاع از جمهوری اسلامی؛ یعنی دفاع از قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی". او با این بیان می خواست هم شرکت در انتخابات را دفاع از نظام و موقعیت خود عنوان کند و هم از نظر خود کوشش داشت آن

مخالفین نظام را که مثلاً به آقای معین رای میدادند از شرکت در انتخابات دور کند. بر خلاف گفته ایشان شرکت مردم در انتخابات قبول نظام و یا قانون اساسی آن نبوده و نیست چون همه می دانیم که عده ای از هموطنان ما که مخالف نظام هستند به آقای رفسنجانی رای دادند چون فکر می کردند او بهتر از دیگران، حتی به قیمت بگیر و ببند اپوزیسیون، قادر خواهد بود قدرت ولی فقیه را محدود کند.

عده دیگری به جهت ترسی که از انتخاب آقای احمدی نژاد داشتند علی رغم میل باطنی و اطلاع از نقش آقای رفسنجانی در جنایات نظام و اختلاس های او و خانواده اش از دیگران نیز به آقای رفسنجانی رای دادند تا از این راه جلوی انتخاب احمدی نژاد را بگیرند. عده ای نیز خود اعلام نمودند به آقای احمدی نژاد رای داده اند چون از نظر آنان احمدی نژاد که در اداره کشور ناتوان تر است، سریعتر باعث آشکار شدن ضعف های رژیم و در نتیجه سقوط آن خواهد شد. پس دیده میشود گروه های گوناگونی که مخالف نظام ولی فقیه و جمهوری اسلامی بوده اند نیز در انتخابات شرکت داشته اند. تقلب سنگین در این انتخابات و انتصاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری پایان بحران مشروعیت نظام و علی خامنه ای نیست بلکه نقطه عطف جدید آن است. ولی فقیه و افراد گوش به فرمان او نشان داده اند که قادر به حل بحران هائی که خود برای مردم و کشور ما ایجاد کرده اند، نیستند، به احتمال زیاد این بحران ها را تشدید خواهند کرد

بقیه در صفحه بعد

چه زنده باشیم و چه نباشیم امیدوارم و بلکه یقین دارم که این آتش خاموش نخواهد شد

برای انجام کارها قدرت لازم است و برای نگهداری قدرت هم احتیاجی به اجازه یا مشورت با کسی نیست.» و بعداً دیدیم که خمینی عیناً همین سخنان را تکرار کرد و گفت که « از طرف الله آمده است و الله گفته است که کفار و دشمنان را از سر راه اسلام بردارید» و همین کار را هم کرد. بنابراین شاهزاده رضا نمیتواند در ابراز مبارزه با رژیم جنایتکار حاکم جدی باشد که در هر جمله که در زمینه اتهام، انتقاد، محکوم کردن یا تقبیح این رژیم بیان کند، هرا اندازه هم که سعی در کتمان آن بنمایند، در ذهن و ضمیر خویش پدر شان را می بینند که بنیاد و اساس و سابقه همان جرم و خلاف را بنانهاده است. و بر همین اساس است که مثلاً وقتی درباره حمله وحشیانه به خوابگاه دانشجویان در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ سخن میگویند، بطور نا خود آگاه ۱۶ آذر ماه ۱۳۳۲ و نام شادروانان رضوی - قندچی - بزرگ نیا، دانشجویان دانشکده فنی تهران که در در یورش عوامل رژیم پدر ایشان بگلوله بسته شدند پیش چشمانشان نقش می بندد. و یا اگر حرفی از عدم آزادی مطبوعات و روزنامه نویسیها بر لب آورند، هر چند با اکراه، در ته مغز خود صدائی میشنوند که: « در تحت سلطنت پدرتان اوضاع رسانه ها به مراتب اسف انگیز تر از این بود که اگر امروز ۲۵۰ نشریه توقیف میشوند، خود به این معناست که این تعداد نشریه مخالف موجود بوده و منتشر می شده است حال آنکه در رژیم سابق این رقم (اگر هم وجود می داشت) به تعداد انگشتان یک دست هم نمی رسید.» هم چنین است در مورد سرکوبی و بریدن زبان دگراندیشان که باز در زمان محمدرضاشاه بمراتب بدتر ازین بوده است تا جائی که او حتی طاقت تحمل ۲ حزبی را که شخصاً طرح

ریزی کرده و در کنترل داشت نیارود و سرانجام نیز آنها را منحل کرده و حزب یگانه رستاخیز را تقدیم آینده و سرنوشت مردم نمود.

« چون نیک نظر کرد پر خویش (جای پای پدر) را در آن دید.»

در باره انتخابات هم برای شاهزاده نباید جای تردید مانده باشد که در زمان پدرشان (بخصوص در ربع قرن پس از مرداد ۱۳۳۲) فارغ از اینکه چه تعدادی از مردم و به چه کسانی رای میدادند، از داخل صندوقها افرادی بیرون میآمدند که فهرستشان قبلاً « بعرض مبارک» رسیده و « مورد تصویب ملوکانه» قرار گرفته بود. نیز لوایح مملکتی بدون بحث و اظهار نظر و با ذکر جمله «بتایید مبارک همایونی رسیده است» از تصویب مجلس شورای همایونی میگذشت و شاهزاده رضا نمیتواند مصراً و از صمیم قلب انتخابات غیر دمکراتیک کنونی را محکوم کنند که: سخن کز دل نباید لاجرم بردل نمی نشیند. نکته آخر اینکه چگونه میتوان از شاهزاده انتظار داشت که دم از غارت اموال عمومی مردم مسکین مملکت توسط حکام رژیم بزنند در حالیکه خود و خانواده ایشان هم اکنون هزینه های سرسام آور زندگیهای افسانه ای شان را از محل میلیارد هائی تا مین میکنند که توسط پدر بزرگ و سپس پدر ایشان از مردم مملکت ربوده شده است. خلاصه کلام اینکه شاهزاده در کلیه زمینه های خلاف و جرم و اجحاف رژیم حاکم، « چون نیک نظر کرد پر خویش (جای پای پدر) را در آن دید.»

در این میانه نقش چند تن از کهنه کاران بازار سیاست

جالب توجه است که با وجود آگاهی کامل و اقرار قلبی (توام با انکار زبانی) تمامی موارد جرم و جنایت محمدرضاشاه، دائماً اصرار بر فراموش کردن گذشته (کودتای ۲۸ مرداد و کارنامه تاریک محمد رضاشاه) میورزند. اینان در پی مطامع شخصی، اطراف این جوان را گرفته اورا از مسیر زندگی مرفه رؤیائی ایشان دور کرده با ذکر جمله های چاپلوسانه ای از قبیل « شهریار جوان « و غیره باد در آستینش می اندازند و بگردنش میگذارند که در مبارزه با این رژیم « بیشتر فعال» باشند. آنها میدانند، شهریار خود نیز میدانند و مردم هم بهتر از همه میدانند که کوچکترین بختی برای بازگشت سلطنت و بطریق اولی رضا پهلوی حتی تحت عنوان یک شهروند عادی بمملکت وجود ندارد. ازاینرو است که بطور وضوح و آشکارا میتوان دید که همین چند ابراز عقیده و انتقاد از رژیم نیز هراز چند گاهی بیشتر از روی ناچاری و حفظ ظاهر و در محظور بودن شاهزاده است که در اثر فشار و اصرار چنین اشخاصی صورت میگیرد.

« از این پس حکومت ایران مشروطه سلطنتی تک حزبی است که شاهان آن از خاندان پهلوی باشند، هر کس چنین سیستمی را نمی خواهد پاسپورت اورا به دستش میدهیم که بهر جا مایل باشد برود.»

محمد رضا پهلوی

در همین راستا چنین مستفاد میشود که همان مشاورین کهنه کار بایشان تلقین کرده باشند که با گرفتن روزه سیاسی، فرصتی پیدا خواهند کرد که مجدداً (ولی با لحنی متفاوت یعنی با همسوئی با اعتصاب غذای زندانیان سیاسی)

کلام آخر اینکه شاهزاده با این مشاوران که بدلائل گوناگون سببی یا نسبی این حرکات را بایشان القاء میکنند، در خط سیر خطا گام برمیدارند که ره بترکستان میرود. چنین مشاورانی اگر خود صادق و صمیمی بودند، شاهزاده را هم به صداقت و صمیمیت تشویق میکردند که گواه راستین چنان صداقتی همانا (همانگونه که بارها عنوان شده ولی گوش شنوائی پیدا نشده است) تصدیق خطاها و جنایات رضا شاه و محمدرضاشاه (اگر با نظر صداقت و انصاف به مدارک تاریخی موجود توجه شود) و در پی آن سپردن همه دارائیهای ملت ستمدیده ایران - موجود در نزد خود و خانواده ایشان- به یک حساب بانکی میباشد تا بموقع بخزانة دولت ملی انتخابی ایران واریز شود.

نتیجه اینکه ای آقای شاهزاده! این نشستن روی ثروت مردم و تکیه بر آثار ظلم و ستم پدری، مانند دم خروسی است در مقابل آن قسم و آیه و روزه سیاسی. ملت بیدار نیز از این حقیقت غافل نیست و این حالت نه زنگی و نه رومی شاهزاده و به نعل و به میخ زدن، شما را از هدفتان هر چه که باشد به کلی دور و منحرف می سازد.

ما یک مصدق می خواهیم، اگر نباشد، کاری صورت نمی گیرد (اکبر گنجی)

روزه سیاسی و هدف گمشده شاهزاده رضا پهلوی

دارا نیرویی

چندی قبل شاهد یک حرکت شتاب زده و ژست ناگهانی از جانب شاهزاده رضا پهلوی یعنی اعتصاب غذای کوتاه مدت و نیم بند ایشان بودیم. ایشان در تماس تلفنی با رادیوی ۶۷۰ و نیز گفتگوهای رودررو با رسانه‌ها انگیزه این اقدام خود را اولاً «درخواست یکی از زندانیان سیاسی از طرف سایورین» عنوان کردند ثانیاً «همسوئی با حرکات آزادیخواهانه هموطنان در داخل کشور» و ثالثاً اینکه «تابه دنیا نشان دهند که ملت ایران این رژیم جنایتکار فاشیست را نمی‌خواهد.» هم چنین شاهزاده مجدداً بحث تحریم انتخابات را بر مبنای «غیر آزاد - غیر قانونی و غیر دمکراتیک» بودن آن تکرار کردند. هم چنین اظهار داشتند که «ما امروز نه سلطنت طلبیم نه جمهوریخواه..... نه مشروطه خواه..... ما امروز ایرانیانی هستیم که همه با هم فقط برای آزادی میهن و مردم آن مبارزه میکنیم.» صرفنظر از اینکه بسیار دور از ذهن و محل تردید است که هیچیک از زندانیان سیاسی امروز ایران حاضر شده باشد به هیچ قیمتی نام نیک خود را با چنین درخواستی از شاهزاده خدشه دار کند، در اینجا طریق مبارزه شاهزاده با رژیم ملایان را با ذکر این جمله که «شاهزاده رضا در ادعای خود دایر بر مبارزه با رژیم حاکم صادق نیستند.» مورد بررسی قرار میدهم.

بیش از ۲۶ سال از انقلاب حقیقی و بر حق ملت ایران میگذرد. در واقع میتوان گفت که حدود ۲۵ سال از تغییر جهت انقلاب ایران از مسیر بحق آن بسمت خودگامگی و سرکوبگری و انحصارطلبی و شروع استبداد و ارتجاع مذهبی گذشته است که حاصل آن خفقان - دستگیری و در بند کردن و اعدام هزاران دگراندیش و آزار و شکنجه آنان - بسط نومی و یأس در جوانان و ترک خانه و خانواده و بطور کلی انحطاط اجتماعی و انزوای جهانی بوده است. در این مدت ۲۵ سال، ۲۵۰ روزنامه تعطیل و مدیران آنها یا زندانی یا ممنوع القلم شده اند. در طول همین مدت، ۲۵۰۰۰ تن از آزادیخواهان مملکت یا کشته یا زندانی و یا منزوی کنج عزلت شده اند، ۲۰۰ میلیون جوان پاک کشور منحرف - معتاد - خودفروش و یادربدر شده اند. از اموال عمومی بیش از ۵۰ میلیارد دلار به تاراج حکام رژیم رفته است، ۲/۵ میلیون شهروند ایرانی مرزوبوم خود را ترک کرده در شش گوشه دنیا مسکن گزیده اند. در مقابل، شاید به زحمت سالی دوسه بار از طرف شاهزاده حرکاتی در حد مصاحبه، کنفرانس مطبوعاتی، ابراز تأسف و همدردی، محکوم کردن و مانند آن را شاهد بوده ایم. حقایق فوق و مشاهده قیافه شاداب و غیرنگران ایشان تماماً نشانه آن است که شاهزاده رضا در ادعای

خویش دایر بر مبارزه علیه رژیم جبار کنونی روراست نیستند.

به نظر من این عدم صمیمیت یا شاید بهتر است گفته شود باری بهر جهت بودن ایشان در «مخالفت با رژیم حاکم» (که اخیراً مورد اعتراض سنگ به سینه زنهای دائمی ایشان در لوس آنجلس نیز قرار گرفت) را نمیتواند سرزنش کرد و بزعم من بایستی فهمید و سنجید که بی سبب نیست و قابل توجه هم هست که ایشان نه صلاحیت و نه ظرفیت چنین ادعائی را بر اساس آنچه ذیلاً خواهد آمد دارا نیستند.

«قدرت من قدرت خدائست
و دستورات مذهبی دریافت
می کنم»

محمد رضا پهلوی

ظاهراً شاهزاده، هر چند که همواره از تصدیق و تایید و محکوم کردن اعمال پدر خویش با ذکر جمله «تاریخ قضاوت خواهد کرد» ظفره رفته اند، حتی اگر برای ارضای حس کنجکاویشان هم که شده باشد، بایستی یکی دو کتابی - چند مقاله ای - چند سطر از چند روز نامه ای - گزارشی از بحث بی طرفانه ای - و یکی دو سند محرمانه بر ملا شده ای را مطالعه کرده باشند و یا حتی اگر فقط به سخنان پدر خود تحت عنوان "صدای انقلاب شما را شنیدم" گوش فرا داشته باشند و با فرض داشتن حداقل انصاف، در نزد ضمیر باطن خود باید قانع شده باشند که پدر ایشان با روشی که در طول زمان سلطنتش در پیش گرفت، راهی رارفته است که بدنبال خود ملت مظلوم ایران را بورطه وحشتناک تیره روزی غیر قابل جبران کشانده است. ورطه ای که رژیم کنونی نیز با ادامه همان

روشها (با اندکی شدت و ضعف) ملت را مستقیماً و بیش از پیش در همان گرداب هراسناک غرق کرده است.

روزی که آقای خمینی پای از هلیکوپتر بر زمین بهشت زهرا نهاد، صراحتاً اعلام کرد که هر که جمهوری اسلام را نخواهد، میتواند از مملکت خارج شود و این طابق النعل بالنعل تکرار سخنان محمد رضاشاه بود و بس که فرمود: «از این پس حکومت ایران مشروطه سلطنتی تک حزبی است که شاهان آن از خاندان پهلوی باشند، هر کس چنین سیستمی را نمی‌خواهد پاسپورت او را به دستش میدهم که بهر جا مایل باشد برود.» آن روز در بهشت زهرا گوش شنوا لازم بود تا از خلال سخنان خمینی پیغام او را دریافت کند بدین معنا که او آمده بود تجربیات محمدرضاشاه را در دیکتاتوری و سرکوب و کشتار مخالفین و آزادیخواهان و شکستن قلم میهن پرستان بکار بندد. خمینی و دارو دسته اش هیچ دلیلی نمیدیدند که روشهای جدیدی در قلع و قمع دگراندیشان و منتقدان بکار گیرند و تنها پای خود را در همان جاده آسفالتی ای نهادند که محمدرضاشاه برای همان منظور ساخته و پرداخته بود. در همین راستا بود که تنها دست بتجدید حیات و تجدید سازمان و بسط و توسعه و نوسازی ساواک زدند و بیدرننگ کار شکنجه و ارباب مردم بینوا را از همانجا که محمدرضاشاه رها کرده بود در اختیار گرفتند.

یقیناً شاهزاده رضا خوانده اند و تاکنون بایستی فهمیده باشند که ایشان زاده همان شاهی هستند که در مصاحبه با اوریان فالاجی صراحتاً میگوید: «قدرت من قدرت خدائست و دستورات

نظام استبدادی و واپسگرای جمهوری اسلامی جایی و اعتباری در میان مردم آگاه و آزاد جهان و ملل متمدن امروز ندارد!

Iran National Front سازمان های جبهه ملی ایران

19231 Sherman way Blvd. Reseda, CA 91335 E-mail: jebhemelli_usa@yahoo.com

News Topics:

*Ganji's 48 day fasting in prison comes to an end.

*Former President Khatami ends his 8 year reign on a good note.

*83 people die in car bombing in Egypt. Is Egypt next?

*Iran chief prosecuter admits to turture in prisons.

*Man shot in a London tube station was not connected to the Bombers.

*Iran to establish a tourist resort for non muslims in Qeshm free trade zone.

*Draft of new constitution for Iraq hits new hurdle.

*What is the extend of Hojatie's(right wing fundamentalist) influence on the new president Ahmadi Nejad?

*Telephone Number change in Iran. Most numbers in Iran need a number similar to the first number added on

Who is a political prisoner?

Political prisoner is some one who is held in prison or otherwise detained for his or her actions, physical or verbal, which may be disruptive to the rule of law imposed up on his society by his country's ruling party.

Governments of all types have held political prisoners

Fascism,

Liberal democrats,

Theoretic and communist regime have all had their prisons filled with prisoners like ;

Nelson Mandela, in South Africa.

Alexander Soltsnisen in Russia.

Abbas Amir Entezam and Akbar Ganji in Iran. In more recent years Bush administrations ,both father and son have been keeping individuals, likes of ,Hovesepian and other political prisoners in Guantanamo Bay or other detention centers for many years, with no clear reason or legal discription. Amnesty International, as

a (NGO) is presently the only entity safe guarding the rights of political prisoners, with very limited means, through out the world. Even Amnesty International can only campaign for the release of prisoners of conscience, which includes both, those with differing political views or for their differing religious or philosophical belief. The organization's general policy is to work for those prisoners who have not committed or advocated violence .This draws a narrow line around the criteria for the defence of political prisoners, which many governments have recently been using to detain and imprison many individuals in their jails, under horrific condition. Most political prisoners see their government as the greatest threat not just to their livelihood, but their values, their sense of community and their idea of what it means to be human. They ask the authorities why, we are losing so much of our civil liberties, honor, and wealth? Whom are we protecting and against what, These questions could and should be asked

and answered in a more civil and peaceful way. Not understanding each other and not having clear dialogue is the problem. We think of a more civil way to reach a compromise with those choosing a different way of life than ours. People, who ask these legitimate questions, are looking for a better way out than resorting to violanse and wars. Unfortunately many of our elected officials seen to have their agenda and principals different than those who have elected them. .George Bernard Shaw says "English do everthing on principal. They fight you on patriotic principals, rub you on economical principals. enslave you on imperial principal. I am proud to say that I am not English as sons of Abraham, Kane and Able learned in the early stories of human behavior. Not understanding, and communicating in a clear, honest and straight forward way can have dire long lasting consequences. As history has always showed us many long wars have ended by a simple hand shake.

Manu Nouri

تأمین آزادی و عدالت و برقراری حاکمیت ملی و مردمی برای ملت ایران هدف جبهه ملی ایران است